

# آزمونی دیگر

یوسف اردلان

هزار گرگ،  
بسان روبهان بی مقدار،  
هزار بره این دشت را خوردند.  
هزار مرد،  
مسلح به دشنه و شمشیر  
هزار بار،  
از جگر کشیدند آهی  
آری فقط آهی!  
(لادری)

هنگامه غریبی است، غریو آزادی خواب را بر پاسداران شب آشفته است. رایحه آزادی می‌رود که به دم مسیحائی بدل شود. آری می‌شود اگر دیده بر واقعیات آنگونه که هستند بگشائیم، بیاندیشیم بر آنچه که بر ما گذشته است و بسازیم آنچه را که می‌خواهیم.

نسل جدیدی به میدان آمده است و حکومتی را که با اینان به دنیا آمده به چالش میکشد. باین تفاوت که اینان انسان بدنی آمده‌اند و می‌خواهند بلوغ انسانیشان را بارور کنند، ولی آنها پاسداران جهل و مرگ و تباهی بودند و هستند که دارند گورشان را می‌کنند.

بحران کنونی ایران، راه حل قانونی ندارد؛ زیرا بحران زاده اجحاف، امتیاز و نابرابری است و این مولفه‌ها پروپیمان موجودیت جمهوری اسلامی را تعریف میکنند. اجحاف به توده عظیم کارگران، زحمتکشان، دهقانان فقیر و مزد و حقوق بگیران و بیکاران؛ امتیاز برای بسیجیان، پاسداران و ملایان و خلاصه هر آنکس در خدمت این حکومت است و نابرابری عظیم بین زن و مرد، خودی و غیر خودی و مسلمان و غیر مسلمان، اعمال ستم ملی بر کرد و ترک و عرب و نلوج و... با کودتا، بی کودتا، منشاء بحران هستند.

## ۱- دیده بر واقعیات آنگونه که هستند بگشائیم

در این روزها به به و چه چه کسانی متوهم و توهم پراکن در حول اعلامیه شماره ۱۷ موسوی براه افتاده است، و پاره‌ای از آنان آقایان (عبدالکریم سروش، محسن کدیور، سید عطاء الله مهاجرانی، عبدالعلی بازرگان و اکبر گنجی). در تکمیل بیانیه موسوی نکته هائی بر آن افزوده‌اند، و یا مهندس عزت الله سحابی خطاب به ایرانیان خارج از کشور، بیانیه و مصاحبه‌ای داشته‌اند. همه‌شان هراسان از گسترش اعتراضات، توده جوانان به حق به میدان آمده را مخاطب قرار

میدهند که برخمشان غلبه کنند (که جای خود دارد) و تسلیم شوند (که مباد چنین روزی)! که مباد این نظام متزلزل شود! به بیانیه موسوی بنگرید، به بنده و بعد از آن نگاه کنید به ویژه کلام آخر را:

“ برسمیت شناختن حقوق مردم برای اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب و تشکل ها و پایبندی به اصل ۲۷ قانون اساسی (تشکیل اجتماعات و راهپیمائی ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است) (آوردن نص قانون و تاکید از من است) . اقدام در این زمینه که می تواند با درایت و همکاری همه علاقمندان به کشور صورت گیرد در طول چند ماه می تواند فضایی توأم با دوستی و محبت ملی را جایگزین درگیری سازمان بسیج و نیروهای امنیتی با مردم و یا درگیری مردم با مردم نماید .

به بندهای فوق پیشنهادات دیگری نیز می توان اضافه کرد . به نظر بنده حتی یک جوی کوچک زلال در این بین می تواند مغتنم باشد . ضرورتی ندارد همه بندها با هم شروع شود . مشاهده عزم در این راه بروشنی افق کمک خواهد کرد . و کلام آخر آنکه همه این پیشنهادات بدون نیاز به توافق نامه و مذاکره و داد و ستدهای سیاسی و از موضع حکمت و تدبیر و خیرخواهی می تواند اجرایی شود .

آری درست می بینم حتی آنچه هم که گفته شده انجام نشد، نشد، اشکالی ندارد، “مشاهده عزم در این راه به روشنی افق کمک خواهد کرد!” آیا این جملات احتیاج به تفسیر دارد؟ از آغاز تا همین چند سال اخیر نخست وزیر بوده اید، رئیس جمهور بوده اید اید و ثو لوگ و معمار و فعال چشمگیر سازمانهای مخوف اطلاعاتی و امنیتی بوده اید، از کدام آزادی اجتماعات و احزاب صحبت می کنید؟ حکومت دینی و آزادی؟ دقیقاً مصداق “خانه خرس و بادیه مس” است. این آقایان باید بدانند که آدمیزاد هر چند پول دار باشد، هر چند قدرتمند باشد نمیتواند گذشته اش را باز خرید کند، این آشی است که خودشان پخته اند حال که دهشتان را سوزانده، فریاد “وا آزادیا” می زنند. امیدوارم متوجه گوشه ای از ابعاد فاجعه ای که در آن شریک بوده اند شده باشند، اگر چنین کنند میشود گفت: “مشاهده عزم در این راه به روشنی افق کمک خواهد کرد”.

و اما نکته دیگری که موضوعیت ندارد و بیان آن فقط برای توجیه امنیتی کردن فضای سیاسی است و بس (در بیانیه بهینه و مصاحبه عزت الله سبحانی آمده است) ، و آن کلمه “تمامیت ارضی” و “تجزیه طلبی” است. این کلمات را حکومتگران برای توجیه افزایش نیروی نظامیشان بکار میبرند، ولی پرواضح است که تقویت نیروی نظامی و امنیتی کاربردی جز سرکوب مردم ندارد. لازم به ذکر نمونه های زیادی نیست بغل گوشمان صدام و نیروی نظامیش رادیده ایم. عزت الله سبحانی خودش به اعمال سیاست اشغالگرانه روس و انگلیس قبل و پس از مشروطیت و همچنین به دوبر اشغال کشوری ایران (در جنگ اول جهانی و جنگ دوم) اشاره میکند و می بیند که حوادثی آنچنان نظامی اتفاق افتاده و کشوری ایران تقریباً در همان محدوده مانده است، میگویم تقریباً زیرا پس از مشروطه بحرین که جزو ممالک محروسه قاجار بود در زمان نامگذاری رسمی کشور ایران (۱۹۳۶م) ظاهراً به این کشور تعلق داشت، در زمان محمدرضا شاه رسماً از ایران جدا شد، و یا منطقه ارض الروم در زمان رضاشاه به دولت ترکیه واگذار شد. و یا جزایر بدون سرنشین تنبان (تنب بزرگ و تنب کوچک) که هنوز هم بهانه ای است برای پوشاندن اختلافات سیاسی دولت ایران با شیخ نشینهای خلیج فارس در زمان محمدرضا شاه به کنترل دولت ایران درآمد. با این اشاره ساده می بینم که مسئله طرح تمامیت ارضی و هیستریک به آن چسبیدن برای اعلان مخالفت با هرگونه کوششی است که برای حل مسئله ملی در ایران (که آقایان تلویحا به عنوان مسائل “قومی!” از آن نام می برند)

بکاربرده میشود، که واقعا بوی متعفن شونیزم از آن به مشام میرسد. وگرنه چه جای صحبت از تعیین مرز و مقولاتی که در حیطه عوامل و تعادل های سیاسی بین المللی آنهم با ویژگی های استثنائی ای مثل یوگوسلاوی سابق و غیره است، واقعا بیان این کلمات چه موضوعیه تی دارد؟ آن هم همواره در صدر خواسته های به ظاهر دموکراتیک. هیئات این شکرشکنی ها کی به آخر می رسد.

این چنین است که هیچ نور رستگاری ای در ناصیه طیف سبز اینگونه که هستند مشاهده نمی شود، زیرا مخالفت با جرثومه ای مثل احمدی نژاد به خودی خود بیان گر دموکرات بودن نیست تازه آن هم با حفظ جمهوری اسلامی! واقعا تراژدی مضحکی است. بر مبنای همین واقعیت های ساده است که می بایست بر آنها مکث کرد، در کنه آرزوها و خواسته های جوانان به خشم آمده با این رهبران از گسترش جنبش به وحشت افتاده، تفاوت اساسی وجود دارد، این جوانان چنانکه اشاره شد برای احقاق هویت انسانی شان به میدان آمده اند، اصلا با "رهبران" کنونی به اصطلاح جنبش سبز که "جمهوری اسلامی رانه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" میخواهند قابل مقایسه نیستند. این رهبران در سن این جوانان که بودند کف بر لب و وحشت آفرین، کفن پوش و قمه به دست به فرمان امامشان به جنگ انسانهایی می رفتند که مثل جوانان امروز به جمهوری اسلامی "نه" می گفتند و آزادی می خواستند.

در امتداد این کفن پوشی و حل شدن در ذات رهبری و شرکت در جنگ ایران و عراق، آنهایی که زرنگر بودند و زنده ماندند در سایه جنگ اندوختند آنچه را که برایشان بایسته قدرت بود، یعنی پول و اسلحه، و بقول خمینی جنگ ایران و عراق برایشان "رحمت الهی" بود بر مبنای این "رحمت الهی" نهادی ایدئولوژیک، سیاسی - نظامی، اقتصادی خود را سازمان داد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نامیده میشود، در آغاز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به هدف دفاع از حکومت تازه به قدرت رسیده بنا نهاده شده بود، در سالهای اخیر اطلاعاتی درباره این نهاد منتشر شده است که مارا در شناختن واقعیت سپاه کمک می کند.

در مطلبی بنام "عروج سپاه پاسداران" (نوشته البرز دماوندی) می خوانیم:

"سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حدودا ۱۲۵۰۰۰ نفر پرسنل دارد و خود به ۵ زیر مجموعه تقسیم می شود.

۱- نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۲- نیروی هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۳- نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۴- نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۵- نیروی قدس پاسداران انقلاب اسلامی

• سپاه در تمام شهرهای عمده پایگاه هایی دارد. افراد این پایگاه ها در گروه های "واکنش سریع" سازمان دهی شده اند و به عنوان نیروی ذخیره در برابر ناآرامی ها هستند.

• علاوه بر شهرها، سپاه در مناطق روستایی و غیرشهری هم فعال است و با دیگر نیروهای امنیتی در ماموریت هایی برای کنترل مرزها، انجام پاتک، و "کمک رسانی" در مواقع بروز فاجعه های طبیعی همکاری می کند.

- سپاه بر امکانات جنگی نامتقارن تسلط دارد و کنترل دقیقی بر توسعه و به کارگیری موشک های بالستیک اعمال می کند.
  - سپاه یک شبکه برون مرزی تروریستی را از طریق نیروی قدس هدایت می کند. اگر ایران به سلاح هسته ای دست پیدا کند، مطمئناً نظارت بر نگهداری آن، آموزش پرسنل، و ساخت زیرساخت های به کارگیری آن برعهده سپاه خواهد بود.
  - دو نهاد امنیتی دیگر رقیب سپاه یکی وزارت اطلاعات است که ظاهراً حدود ۳۰.۰۰۰ نفر پرسنل دارد و دیگری نیروی انتظامی با حدود ۱۲۰.۰۰۰ نفر پرسنل است.
- و یا ناصراتمادی در اقتصاد ایران می نویسد:

"نکته ای که غالب منابع خبری و اقتصادی ایران در مورد آن اتفاق نظر دارند، نقش بسیار گسترده دو نهاد مهم سپاه پاسداران، یعنی، شرکت ساختمانی "قرب" و قرارگاه خاتم الانبیاء و شرکت های متعلق به آن در فعالیت های اقتصادی است. در یازده ژوئن سال ۲۰۰۳ به موجب فرمان وزارت دفاع جمهوری اسلامی تمامی واحدهای سپاه پاسداران موظف به شرکت در تمام طرح های عمرانی کشور شدند و از آنجا که پیشرفته ترین طرح های صنعتی اقتصاد ایران به کمک سپاه پاسداران و در چارچوب صنایع نظامی صورت می گیرد، سپاه پاسداران این قدرت انحصاری را یافته است که از ورود بخش خصوصی به صنایع پیشرفته جلوگیری کند".

ویادر سایت "ایران گلوبال" می بینیم که:

"تنها چند روز پیش از خبر انعقاد قرارداد ۸ میلیارد دلاری فروش سهام مخابرات. بهمنی رئیس کل بانک مرکزی جلوی دوربین تلویزیون از تبدیل شدن "موسسه مالی و اعتباری انصار" که یکی از موسسات اقماری اقتصادی زیر نظر سپاه پاسداران است به بانک خبر داد، همچنین "موسسه مالی و اعتباری مهر" که زیر نظر بسیج فعالیت می کند در آستانه تبدیل شدن به دومین بانک سپاه است، یعنی همان راهی که صندوق قرض الحسنه قوامین وابسته به نیروی انتظامی در حال طی کردن است. سپاه علاوه بر اینها از طریق بنیاد تعاون سپاه فعالیت های اقتصادی گسترده ای را انجام می دهد".

کم نیستند اخباری از این دست که:

آبان ماه سال ۸۷ احمدی نژاد در مراسم آغاز عملیات اجرایی طرح انتقال آب از سرشاخه های دز به قم رود، گفت: "برای ساختن کشور نیازمند روحیه جهادی، حزب الهی و ایمانی هستیم. حضور بچه های قرارگاه به آدم اطمینان خاطر می دهد که می توان کارهای بزرگی در کشور انجام داد ولی بعضی اظهارنظرهای نادرست و از روی عدم اطلاع می کنند و می گویند حضور قرارگاه در پروژه های کشور راه را برای حضور سایر بخش ها تنگ می کند؛ در صورتی که این حرف غلط و از روی عدم اطلاع است".

یعنی حکومت فعلی اعمال قدرتی "تکنوکرات-نظامی" است که می‌خواهد پرچمدار رادیکالیسم جهان اسلام با "ایدئولوژی تشیع متحجر و شوینیزم ایرانی" باشد، براین ترکیب، نام دیگری جز فاشیزم نمیتوان نهاد.

از سوی دیگر اما طیف دیگری از همین قماش که هاشمی رفسنجانی را میتوان بعنوان شاخص آن دانست با استفاده‌های کلان از قبل جنگ و همچنین زمین خواری و برج سازی و انحصاری کردن تجارت هائی مثل پسته و تخصیص خدمات پیرامونی شرکت نفت در بین خانواده رفسنجانی و شرکا، قطب دیگری از اقتصاد کشور ایران را قبضه کرده اند (میشود آنها را تکنوکرات لیبرال نامید).

در چنین شرایط بحرانی، سیاستهای سکتاریستی (که فقط به نفع مرتجعین و محترکین بازار است) این بحران عمومی را تشدید کرده است هر دو جناح موجودیت خود را در جذب امتیازات دولتی می‌دانند و با جنگ و دندان از آن دفاع می‌کنند و برای منافع خود قصه‌ها می‌یافتند. یکی سبز میشود و حرفهائی میزند که حتی خودش می‌گوید اگر نشد هم اشکالی ندارد امتیازات دولتی حفظ بشود کافی است و همان گونه که ۳۱ سال پیش کف بر لب "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" را عربده می‌کشید، اکنون با قیافه حق بجانب سوار بر موج نارضایتی توده‌ها همان شکرشکنی هارا میکند و دیگری هراسان از خروش توده‌ها برای نجات خود از هیچ جنایتی رویگردان نیست.



در این جدال اما این هیولای سپاه است که مانند "دوال پا" سوار بردوش مردم رنج دیده این کشور در جهت خواست های مالی خویش میتازد.

## ۲- بیان دیشیم به آنچه بر ما گذشته است

در همان اوایل سرکار آمدن حکومت اسلامی، بدلیل ناموزونی شدید اقتصادی مناطق گوناگون ایران و به تبع آن تحرک ناهم آهنگ اجتماعی در مناطق مختلف کشور، در کردستان علاوه بر آنچه ذکر شد سنت مبارزات غیر دینی سبب شد که در سرنگونی حکومت پهلوی جنبش آزادی خواهی و روشهای مدنی برای پایه گذاری دموکراسی سریعاً به گل بنشیند و از همان ابتدا به حاکمیت دینی نه بگوید.

متأسفانه در مناطق دیگر بویژه تهران این آزمون متحقق نشد. قشر عظیم آزادیخواهان، روشنفکران دموکرات، لائیک و کمونیست، در دام یورش همین "کف بر لبان" افتادند و طعمه کشتارهای بیرحمانه بافتوای رذیلانه حاکمان دین شدند. (لازم به یادآوری کشتار زندانیان سیاسی سال های ۶۰ نیست). در کردستان اما به نمونه در نتیجه مبارزات مردم شهر سنندج که نوروز خونین سنندج نام گرفت اولین شورای شهر در ایران، در انطباق با تمام تعاریفی که اکنون از حرکات مدنی میشود شکل گرفت و با توافق شورای انقلاب آن زمان (بهشتی، بنی صدر، رفسنجانی) و نماینده دولت موقت و دونفر از طرف مردم شهر به امضار سید (اطلاعات ششم فروردین ۱۳۵۸) که در آن بر انحلال کمیته‌های اسلامی تاکید شد (که

صدالبته با شورای سروپاشکسته‌ای که بعد از بیست سال در سراسر ایران به اجرا گذاشته شد فرق داشت). حضرات آن را امضا کردند و نه تنها زیر قولشان زدند بلکه زمینه‌ربرای حمله به کردستان آماده کردند، در میوان تجمع نیرو کردند به او باشان (مثل بسیجی های امروز که در کردستان به آنها جاش می گویند) دستور خرابکاری و آشوب دادند، مردم شهر میوان بایک شعار "ما جنگ نمی خواهیم، تسلیم هم نمی شویم" شهر را ترک کردند اما نتیجه چه شد با فرمان دروغین شخص خمینی که گویا در مسجد سنندج زن و فرزندان مسلمانان را به گروگان گرفته اند (همان گونه که عکس خمینی را پاره می کنند یا در روز عاشورا قرآن میسوزانند)، همین حکومتی ها و همچنین رهبران سبز، مستقیماً با مشارکت به کردستان حمله کردند.

از همان آغاز در کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا، بلوچستان، فاجعه آفریدند و در امتداد آن کشتار زندانیان شروع شد که اوج آن کشتار سال ۱۳۶۷ بود. بی مناسبت نیست که در بیانیه بهینه " پنج تن " آل سبز چنین می آید:

" عملکرد این رژیم، اقشار بسیار متنوعی از جوانان، زنان، گروه های قومی و مذهبی، روشنفکران، روحانیون، دانشگاهیان، کارگران و فعالان سیاسی را به شدت آزرده کرده است. گفتمان "توطئه دشمن" که ولی جائر در طول ۲۰ سال گذشته ترویج و از طریق آن دشمن سازی و ایجاد تفرقه میان ملت می کند (مثل: مطبوعات پایگاه دشمن اند، روشنفکران مزدوران دشمن اند، جنبش سبز توطئه رنگی دشمنان برای براندازی است)، بخش عظیمی از ملت را به جبهه ی دشمن تبدیل کرده که سازمان های سرکوب باید تکلیف آنان را یکسره کنند". (نقل از خواسته های بهینه جنبش سبز - تاکید از من است)

آری " در طول ۲۰ سال گذشته " لازم به توضیح بیشتر نیست که بگویم آقایان نام برده در آن ده سال (سی سال منهای بیست سال) چه کاره بوده اند. نمیخواهند از ارتکاب جنایات مستقیم یا اشتراک در آنها اشارتی داشته باشند چه برسد به پوزش از مردم و کرنش در برابرستم دیدگان. اینان دروغ میگویند و گرنه حداقل عزمشان را نشان دهند تا شاید: "مشاهده عزم در این راه به روشنی افق کمک کند".

پرواضح است که اینان چنین نخواهند کرد، بقول معروف "مرغی که انجیر می خورد نوکش کج است" پاسدار کفن پوش و اطلاعاتی کجا و اذعان به جنایت کجا! همین گونه که می بینیم که این سران سبز از تبار این جوانان نیستند، آزموده را آزمودن خطا است، جوانی که امروز در خیابانهای تهران، آزادی رافریاد میزند از تبار جوانانی است که صرفاً بدلیل فتوای رهبر (حتی تظاهرات خیابانی هم نکرده بود) بدست جلادانی که هم اکنون لباس سبز برتن دارند کشته شدند، او از تبار مبارز کردی است که به اعتراض به ملیتاریزه کردن کردستان و دستگیری شهروندان دست به راه پیمائی باشکوهی از شهرهای کردستان به طرف میوان زد. کدام حرکت غیر خشونت آمیز بالاتر از این را در تاریخ کشور ایران سراغ داریم؟ در زمستان ۵۸ برای خارج شدن پاسداران از شهر سنندج قریب به دوهفته تحصن شد و این در حالی بود که مردم شهر مسلح بودند و حتی گلوله ای هم شلیک نشد، اما در مقابل چنان شد که اشاره کردم، حکومت اسلام که زبانی جز خشونت ندارد، جنگ را تحمیل کردند و باز دیدیم که آنان که جنگ نمی خواستند تسلیم هم نشدند، و اینچنین است که برای سلاله آزادی خواهان پایانی متصور نیست، و باز اینجاست که میتوانیم درک کنیم که چرا در کردستانی که در طی این ۳۰ سال همواره خروش آزادیخواهی بگوش میرسید اکنون اینچنین در سکوتی وهم انگیز فرورفته است؟ یکی از دلایل

عمده‌اش این است که خون جوانان آزادی‌خواه جان‌باخته‌اشرا بر آستین این نارهبران سبز می‌بیند. کردستان اکنون تا آنجائی که خیر درز می‌کند ۱۷ نفر محکوم به اعدام را در زندانها دارد. آزادی ورهائی را کرد، ترک، فارس، عرب و بلوچ فریاد میزنند، اما این امر آن زمان تحقق می‌یابد که حکومت دینی نباشد و مردمانیکه گوشه‌ای از بار سنگین جامعه را بردوش دارند خود حاکم بر سرنوشت خود باشند تاکی مشتی زمین دار و موقوفه خوار و تعزیه گردان و مفتخور بر جان و مال مردم حاکم باشند؟ یک دلیل عمده عدم حضور طبقات محروم در بیان خواسته‌هاشان این نیست که کارگران و محرومان بنا بر غریزه طبقاتیشان تمایلی ندارند که به زیر علم سران فعلی به اصطلاح "جنبش سبز" که صاحب کارها و سرکوب کننده های آنها هستند بروند؟

مبارزه به هر شکل ممکن برای نفی حکومت اسلامی انسانی ترین راه است. زیرا اگر اینچنین تصور کنیم که با جابه‌جائی، حسین و محمود تعداد قتل و کشتار کمتر میشود، (شاید) اما نباید فراموش کنیم که پس از اندک مدتی دوباره، محمودهای دیگر هارتر و خونخوارتر باز میگردند، این مرحله را جوانان هم تجربه کرده‌اند و جای حاشا ندارد. به هوش باشیم که دوباره از کردستان شروع کرده‌اند، باور کردنی نیست ولی واقعیت دارد که شخصی از اهالی روستای "هیندوانه" از توابع خوی بنام "صادق زمانی" به اتهام همکاری با یک گروه سیاسی کرد به بریده شدن یک دست و یک پا محکوم شده است! فردا باز هم خطر کشتار زندانیان را پیش رو داریم، به اندازه کافی در این ششماه قربانی شکار کرده‌اند. در فکر چاره باشیم خشممان را با درایت بیامیزیم و آزمونی دیگر را استوار و محکم بدون تسلیم به پیش ببریم. شاید شکستی دیگر در پیش باشد اما تسلیم، هرگز فقط با این حربه است که میشود در شکستی آزموده شده و گامی بسوی پیروزی برداشت.

### ۳- بسازیم آنچه را که میخواهیم

میدانیم که در جوامع بسته که امکان هیچگونه تجمع و تشکل صنفی سیاسی و... وجود ندارد، نمیشود در هنگام ضروری خواستها و انتقادات به شرایط موجود را به موقع بیان کرد تمام کمبودها و خواستههای صنفی، سیاسی انباشته میشود و زمانی که به هر دلیلی (ضعف قدرت حاکم، انفجار نارضایتی خودجوش و یا هراتفاق دیگری که باعث تحریک مردم تحت فشار گردد)، تمام خواستها به یک باره مطرح میشود و مشکلی در درک شعار یا خواست انفجار اجتماعی ای که بوجود آمده است پدید می‌آید و طبیعی است که این خواستها با حادثه‌ای که محرک واقعه بوده هیچ ارتباطی نداشته باشد مثل همین طوفانی که برپا شده است. از آروزهای ساده یک نوجوان در پوشیدن لباس و آرایش گرفته تا خواست مصونیت حریم دانشگاهها و مراکز آموزشی تا تامین اجتماعی و امنیت شغلی، داشتن کار و امرار معاش، آزادی تجمع و ایجاد سندیکا و حزب و... میتوان لیست بلندبالائی از این خواستههای مشخص تهیه کرد. برای کارگر بیکار ایجاد فوری کار مهمترین است و برای دانشجوی دانشگاه ممکن است مصونیت مراکز آموزشی در اولویت باشد، در این جا است که متوجه میشویم اعمال خفقان سی ساله و نبود احزاب و سازمانهای آزاداندیش سیاسی چه عواقبی به بار آورده است.

از سوی دیگر اما باید بطور واضح بدانیم چه میخواهیم، گفته میشود "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" بسیار خوب، اما باید بدانیم کدام ایران! در زمان حکومت رضاشاه ایران بود، در زمان محمدرضا شاه ایران بود (آن هم دردم دروازه تمدن بزرگ!) در جمهوری اسلامی هم کشور ایران سر جای خودش کشوری است تحت تسلط جمهوری اسلامی هیچ کدام از اینها را نمی‌خواهیم! اینجا است که باید روشن کنیم که چه می‌خواهیم. در آن صورت است که راه بر شیدانی که به ظاهر

حرفهای فریبنده و کلی میزنند بسته خواهد شد، در سالهای ۴۰ شمسی در تقابل با ناسیونالیسم محمد رضا شاهی شاهد چنین شعری در مجله فردوسی بودیم:

"آئینه چو کوژ گشت تصویر بر خطاست \\\ تاریخ نیست این که دائم از برت کنند --- نوشیروان و زنجیر و آن خر که شکوه کرد \\\ آورده اند تا به حقیقت خرت کنند (فریدون توللی).

هر فرد (انسان) اجتماعی آزاده با حد اقل پرنسیپ هائی مشخص میشود، این پرنسیپ ها کدامند؟ انسان آن گاه میتواند مدعی آزادی و آزادگی باشد که بکوشد در جامعه ای زندگی کند در آن:

۱- برابری حقوقی زن و مرد بدون اگر و اما پذیرفته شده و اجرا بشود، لغو حجاب اجباری بدیهی است.

۲- در کشور کثیرالمثله ای چون ایران احدی از رنج ستم ملی در عذاب نباشد (چه از نظر استفاده از امکانات برابر شهروندی و چه استیفای حقوق فرهنگی و اعمال اراده سیاسی)

۳- آزادی عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی برقرار گردد و ممنوعیت سانسور، مطبوعات و رسانه های جمعی به عمل در آید.

۴- آزادی تحزب، اتحادیه ها و انجمن ها محرز باشد.

۵- آزادی گردهمائی، تظاهرات، راه پیمائی، تحصن و اعتصاب رسمیت داشته باشد.

۶- زندانی سیاسی وجود نداشته باشد. و حکم اعدام و تعذیر به زباله دان تاریخ فرستاده شود.

۷- مصونیت زندگی خصوصی، محل سکونت، محل کار، و مراکز آموزشی از بدیهیات باشد و تعرض به آنها جنایت محسوب شود.

میتوان به نکات فوق دهها حق دموکراتیک و بدیهی شایسته زندگی را بدان افزود اما موارد فوق واقعا حد اقلی است که عدم وجود آن وهنی بر شخصیت اجتماعی انسان است.

جوانانی که از دست این حکومت به تنگ آمده اند در عین حال متاسفانه در تحت سیطره فرهنگی و فضای نکبت بار آخوندی حامل مسمومیت های فرهنگی و عقیدتی هستند.

نمیشود در منجلا بی که حکومت اسلامی ساخته است زندگی و آموزش دید ولی پاک و مقدس ماند، به نمونه کمتر کسی پیدا میشود که عمل کرد گروههای ارازل و او باش " امر به معروف " را جنایت تلقی کند و یا میبینیم تعدد زوجات آنچنان انعکاسی در میان توده های مردم بر جای نمیگذارد و دهها اگر نگوییم صدها مرض اندیشه ای (اخلاق ناپسند) دیگر که ناشی از نکبت حاکمیت هائی است که بر ما شده است. و بر اساس همین کم و کسری ها است که پاسدار و بسیجیان سی سال پیش بخود اجازه می دهند در لباس سبز و اصلاح طلبی خواهان تداوم این حکومت باشند.

هر چند هرگز در آب یک رودخانه نمیشود دوبار شنا کرد، اما یادآوری حوادث تاریخی نه چندان دور می تواند آموزنده باشد.

در پایان دهه ۳۰ شمسی درست ۵۰ سال پیش حکومت محمد رضاشاه در بحرانی سیاسی فرورفت و این بحران حدوداً سه سال بطول انجامید تا بالاخره شاه با کمک امریکا توانست با فرم ارضی و اعمال قدرت ساواک و نیروهای انتظامی بحران را کنترل کند در آن زمان عده‌ای بانظرات ارتجاعی (مثل خمینی و دیگر آخوندها که منافع موقوفاتشان به خطر افتاده بود و حتی رفتن دختران به مدرسه را گناه کبیره میدانستند) به صرف مخالفت با حکومت دیکتاتوری محمد رضا شاه متاسفانه از نظر سیاسی تطهیر شدند و تنها معیار مخالفت با شاه قلمداد میشد هر چند مخالفت با تداوم حکومت شاه لازم بود اما کافی نبود، این اولین درس ساده است، خواهان رفتن نه تنها احمدی نژاد و خامنه‌ای بلکه حکومت اسلامی لازم است اما کافی نیست، چنانچه اشاره کردم بدون داشتن تصویری بعد از حکومت اسلامی ایجاد اشکال می‌کند.

و اما بعد از کنترل اوضاع بدست حکومت شاه و اقتدار ساواک و آغاز بگرو به بندها (که در هیچ بعد آن قابل مقایسه با خشونت کنونی نیست) فضائی امنیتی (پلیسی) بوجود آمده بود.

قطعه شعری را که در مطلع این مقاله نوشته‌ام (به گمانم از یکی از رفقای آن زمان نگارنده است ولی چون مطمئن نیستم اسمش را نیآورده‌ام) تاحدی زبان حال آن دوران بود.

از طرفی این سوال پیش آمده بود که چون امکان تشکل و فعالیت سیاسی وجود ندارد پس باید به زندگی مخفی روی آورد و تز فعالیت چریکی (تصویری از مبارزات آمریکای لاتین) مطرح شده بود.

واقعیت فضای جهانی هم آنچنان بود که خیزش جنبشهای آزادیبخش شکل مبارزات حاد مسلحانه را چشمگیر کرده بود ولی در کنار آن مشی توده‌ای تشکیلاتی (زندگی علنی، فعالیت مخفی تشکیلاتی) هم آلت راتیو فعالیت سیاسی انقلابی بود. شکستی پیش آمده بود و حاکمیت دیکتاتوری محمد رضاشاه برقرار شده بود اما کم نبودند مبارزینی که تسلیم نشدند، اما شرایط چنان شد که آن روندها و تجربه‌ها بدون اینکه قادر به ایجاد تشکلهای توده‌ای انقلابی گردند در گرداب حاکمیت جمهوری اسلامی به خون کشیده شد، بخشی از این حرکت توده‌ای تشکیلاتی در کردستان جواب مساعد گرفت که آن زمان کومه‌له شانس نمایندگی آنرا پیدا کرد، آثار آنرا هم اکنون میشود مشاهده کرد.

### نتیجه‌گیری و ختم کلام .

بحران سیاسی ای که کشور ایران را فرا گرفته است راه حل قانونی ندارد. این بحران با بحران ۱۳۵۷ قابل مقایسه نیست چون در سال ۱۳۵۷ نیروی نظامی و انتظامی حکومت پهلوی بسادگی قابل تبدیل به نیروی نظامی و انتظامی و امنیتی حکومت اسلامی بودند، اما نیروهای سرکوبگر کنونی قرار نیست که به سرکوب گران فردا تغییر لباس بدهند.

اینان از قدرت اقتصادی، نظامی ای برخوردارند که موجودیتشان به بقای حکومت بستگی دارد، و قواره منحوسشان در قاموس هیچ نوع جامعه انسانی و دمکراتیک نمی‌گنجد. اگر در بر همین پاشنه بچرخد و نشانهای ساخت و پاختهای پشت پرده با پادرمیانی رفسنجانی، و دنبک زن های پای نقاره به اصطلاح اصلاح طلبان و ملی- مذهبی، متاسفانه حکومت اسلامی کشتار عظیمی را برای ابقاء حکومت فاشیستی خود در دست اجرا دارد (امیدوارم نتواند).

دیگر بس است به هیچ چیز به غیر از روندی که نافی حکومت اسلامی و برقرار کننده حکومت دموکراتیکی که شایسته مردم باشد قناعت نکنیم. مردم کشور ایران (از زن و مرد، کرد، ترک، عرب، بلوچ، زرتشتی، اهل حق، بهائی، مسلمان و نامسلمان) مثل هر انسان دیگری سزاوار زندگی ای انسانی هستند، دیگر حق توهین به آنها را به هیچکس

ندهیم که به بهانه های واهی، حکومت نا انسانی جمهوری اسلامی را توجیه کنند. تجربه نشان داده است که درگزینه راه انقلابی تلفات جانی هم کمتر خواهد بود.

انقلاب را بیاموزیم! بیاموزیم که به هیچ کس یا گروه یا دسته ای که تداوم موجودیت این حکومت را توجیه میکند اعتماد نکنیم، تیرهای دانشگاهی چشمانمان را خیره نکند، دانش دانشگاهی ممکن است در روند بهتر زندگی کردن بکارآید اما این خودلازمه اش آنست که اول به انسان بودن و آزادی باور داشته باشیم، و تن به هیچ حقارتی ندهیم، این خصلت را در کتابها نمی شود جستجو کرد.

مقایسه بحران سالهای ۳۸ تا ۴۲ را از آن رو برگزیده ام که بگویم ممکن است حکومت اسلامی کشتار عظیمی را برای ابقاء حکومت فاشیستی خود به اجراء آورد (آرزویم اینست که چنین نباشد) ، گفتم که آزادگان ممکن است شکست بخورند ولی تسلیم نمیشوند، در این برهه چند ماهه هر کدام دوستان (رفقا)ی خود را یافته ایم، با امکانات ارتباطی امروزه که قابل مقایسه با ۵۰ سال پیش نیست تشکیل شبکه های مخفی و سازمان یابی در حول خواستهای دموکراتیک و گسترش آنها در میان اکثریت مردم، خود را سازمان یافته برای انقلابی که در راه خواهد بود آماده کنیم.

”...آدمیان هستند که تاریخ خود را میسازند نه آن گونه که دلشان می خواهد، یاد شرایطی که خود انتخاب کرده باشند، بلکه در شرایط داده شده ای که میراث گذشته است و خود آنان به طور مستقیم با آن درگیرند...” (هیجدهم برومر ترجمه باقر پرهام)

عرصه فعالیت بسی گسترده است، بنا به گفته رئیس مرکز آمار ایران:

محمد مدد رئیس مرکز آمار ایران با بیان اینکه حدود ۷۰ درصد از خانوارهای ایرانی زیر ۴۵۰ هزار تومان درآمد دارند اظهار داشت: ” اگر جمعیت ایران را حدود ۷۰ میلیون نفر در نظر بگیریم جمعیت خوشه اول ۲۹ میلیون نفر که میانگین درآمد خانوارهایش کمتر از ۳۵۰ هزار تومان، خوشه دوم شامل ۲۰ میلیون نفر یا میانگین درآمد ۳۵۰ تا ۴۵۰ هزار تومان و خوشه سوم با ۲۱ میلیون نفر درآمدی بیشتر از ۴۵۰ هزار تومان دارند.”

معلوم نیست بین افرادی که از ۴۵۰ هزار تومان بیشتر درآمد دارند چند درصدشان حول ۵۳۰ هزار تومان که خط فقر است قرار دارند در هر حال سد اعتبار حکومت اسلامی شکسته، هر چند سخت جان اما آفتاب عمرش بر لب بام است و عرصه پیکار فراخ، هر آنچه مانده است در نهایت درایت خود را برای قیامی نه چندان دور آماده کنیم .

**پاریس نهم ژانویه ۲۰۱۰**